**خاطره ها**

**وجدانی، عبدالحسین**

در سال 1317 شادروان عبد الله مستوفی استاندار آذربایجان غربی بود.

مرحوم مستوفی نثری نمکین داشت و رموز و لطایف ادب فارسی وارد بود.سه جلد کتابی که تحت عنوان«شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهء قاجاریه»از او به‏ یادگار مانده از نمونه‏های دلاویز نثر فارسی است.

گاه‏بگاه طومارهایی به وزارت کشور می‏نوشت و چون حساس و نازک‏طبع بود کمترین‏ ناروایی که از«مرکز»می‏دید دل نازکش می‏رنجید و طوماری در گله و شکایت به«وزارت‏ متبوعه»می‏فرستاد و از این راه تشفی و تسکینی حاصل می‏کرد و چون راست و درست بود، از کسی پروایی نداشت و هرچه دل تنگش می‏خواست می‏گفت و هیچ ترتیبی و آدابی هم نمی‏جست. روزی یکی از آن طومارهای کذائی از رضائیه رسید.این‏بار مرحوم مستوفی بر نثر نمکین خود فلفل بیشتری درآمیخته بود و گزارش خود را سخت تیز و تند ساخته بود.آقای‏ فریدونی معاون وزارت کشور نخستین کاری که کرد این بود که«سابقه»خواست،زیرا استاندار به شمارهء نامه ای از وزارت کشور عطف کرده بود.«سابقه»حز یک پیش‏نویس خیلی عادی و معمولی و یک خط گزارش روزانهء تلگرافی از ادارهء پست و تلگراف رضائیه چیزی بیش نبود. گزارش تلگرافی این بود:

«وضع نان و گوشت در رضائیه رضایت‏بخش نیست.»

این را نیز باید عرض کنم که تمام ادارات پست و تلگراف در سراسر کشور مؤظف بودند که روزانه،گزارش مختصری از وضع عمومی محل خود به مرکز تلگرام کنند.یک نسخه‏ از این گزارش‏های تلگرافی به وزارت کشور داده می‏شد و وزارت کشور هم آنچه بقول‏ امروزیها«در چهارچوب\*»وظایفش بود-بدون ذکر منبع که گزارش‏دهنده کیست-به استانداران‏ و فرمانداران ارجاع می‏کرد.در مورد گزارش تلگرافی رضائیه هم نامه‏ای که وزارت کشور استانداری فرستاد این بود:

«استانداری آذربایجان غربی طبق گزارش واصله وضع نان و گوشت در رضائیه» «رضایت‏بخش نیست.مقرر فرمائید با توجه به اهمیت امر چگونگی و علت را معلوم و نسبت» «به موضوع رسیدگی و در رفع اشکال و بهبودی نان و گوشت اقدام مقتضی معمول و نتیجه را» «نیز اعلام دارند.»(ضمنا توجه داشته باشید که این نمونه‏ایست از منشآت دیوانی و شیوهء نامه‏نگاری اداری!)

(\*)اتفاقا بد اصطلاحی هم نیست و معادل مناسبی است برای Srame work انگلیسی،به‏ شرط آنکه آنرا زیاد و بیجا بکار نبرند.

طوماری که عرض کردم در پاسخ همین نامهء عادی و جاری بود که در موارد مشابه عده‏ای‏ از استانداران و فرمانداران کهنه‏کار به سکوت برگزار می‏کردند و جوابی نیز از آنها مطالبه نمی‏شد و موضوع از میان می‏رفت و یا پاسخی مختصر و مفید می‏دادند که«گزارش واصله به وزارت‏ متبوعه عاری از حقیقت بوده»و برخی از مأموران که از زرنگی و کاردانی بیشتری برخوردار بودند این جمله را نیز اضافه می‏کردند:«متمنی است مقرر فرمائید گزارش‏دهنده را معرفی‏ کنند تا به عنوان افترا و نشر اکاذیب و ایجاد اختلال در نظم عمومی مورد تعقیب قانونی قرار گیرد.»

البته وزارت کشور هم هرگز منبع خبر را«لو»نمی‏داد تا رؤسای ادارات تلگراف‏ دچار مانع و مشکلی نشوند و بدون ملاحظه و بیم گزارش‏های روزانهء خود را از وضع عمومی‏ محا به مرکز مخابره کنند.اما پیش خودمان بماند که خواجه حافظ شیرازی هم می‏دانست‏ که گزارش‏دهنده کیست و این استتار بسیار ناشایانه و به شیوهء کبکان بود!

باری ملخص طومار آتشین مرحوم مستوفی این بود:

«به من گفته بودند که رئیس تلگراف این‏جا لولهء آب شهر را که از خانهء او می‏گذرد (در آن زمان رضائیه لوله‏کشی آب داشت)در چند جا سوراخ کرده و فواره‏ها و آب‏نمای‏ بالابلندی ساخته و باغچهء خود را از آن آب دزدی به چمن و ریاحین آراسته.شب‏ها در آن بزهتگاه بزمکی می‏سازد.و آسیای عیش او از این آب دزدی می‏گردد.باور نداشتم که‏ رئیس تلگراف که ظاهرا او را مرد معقولی و جاافتاده‏ای می‏دیدم چنین کار زشتی بکند.لذا خودم به خانهء آن مرد رفتم و دق‏الباب کردم.اتفاقا خود صاحب‏خانه در را باز کرد،داخل‏ شدم،چشم بد دور خلوتی دیدم آراسته،شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند.گلها و ریاحین‏ به یمن فواره‏های آب دزدی رشک مینوی عنبر سرشت و چمن به تری و سرسبزی همانند باغ‏ بهشت است.آب شهر را می‏برد و از ریختن آبروی خود ابائی ندارد.طاقت نیاوردم و او را سخت گوشمالی دادم و چون اضهار ندامت و ابراز پشیمانی نمود و قول داد که فواره‏ها را ببندد و دیگر گرد این مناهی نگردد،او را بخشیدم و گزارش آب دزدی او را ندادم.غافل از این‏که این مرد پیش‏دستی می‏کند و این گزارش دروغ را می‏دهد و وزارت کشور هم بدون‏ مطالعه و تعمق مرا تحت استیضاح و بازخواست می‏کشد.این بود علت بدی وضع نان و گوشت‏ در رضائیه.بهرحال اگر وزارت کشور و وزارت نان و گوشت است من استاندار نان و گوشت نیستم.» آقای فریدونی بازرسی متین و پخته به رضائیه فرستاد تا موضوع را محرمانه برسد. معلوم شد استاندار حق داشته،وضع نان و گوشت شهر بد نبوده است.پس وزارت کشور شرحی‏ (البته باز هم محرمانه)به وزارت پست و تلگراف نوشت و تقاضا کرد که مأموران خود در ولایات دستور دهند که در گزارش‏های روزانهء خود اغراض خصوصی و حب و بغض را دخالت‏ ندهند.چون این موضوع نظایر دیگری هم داشت،وزارت پست و تلگراف طی«بخشنامهء محرمانه»(یعنی اجتماع ضدین،هم بخشنامه،هم محرمانه!و حال آنکه«کل سرجاوز الاثنین شاع.»)به مأموران مسئول خود اخطار اکید و تهدید شدید کرد که اگر گزارشی‏ برخلاف واقع بفرستند از کار منفصل خواهند شد و مورد تعقیب قرار خواهند گرفت.

یک مورد دیگر که بنده بخاطر دارم این است که گزارشی تلگرافی از شهرستانی رسیده‏ بود مشعر بر این‏که:«وضع ادارهء فرهنگ(آموزش و پرورش)بسیار بد.شاگردان مدارس‏ در کوچه‏ها مشغول ولگردی.»این‏جا نیز کاشف به عمل آمد که وضع فرهنگ عیب خارق‏العاده‏ای‏ نداشته،ولگردی بچه‏ها هم امر تازه و بی‏سابقه‏ای نبوده است،الا اینکه آقازادهء مقام ریاست‏ پست و تلگراف مرتب از مدرسه قاچاق می‏شده و در کوچه‏ها تیل‏به‏تیل و سه قاب بازی می‏کرده‏ است و چون در امتحان آخر سال مردود شده و به کلاس بالا نرفته بود،پدرش از رئیس مدرسه‏ و رئیس ادارهء فرهنگ می‏خواهد که آقازاده را به کلاس بالا ببرند و چون زیربار نمی‏روند آن‏ گزارش را به مرکز می‏دهد!

وزارت پست و تلگراف هم برای آنکه ضرب شستی نشان بدهد یکی دو مأمور را که‏ گزارش غیرواقع و غرض‏آلود بر ضد دیگر همکاران خود-که با آنها خرده حسابی داشتند- داده بودند از کار برکنار و پروندهء آنان را به دادگاه اداری فرستاد.همگان از این سختگیری‏ آگاه و متنبه شدند و راه سلامت و کنار پیش گرفتند که«اگر خواهی سلامت در کنارست!» چیزی گزارش نمی‏دادند که به ناقه و جمل کسی بربخورد.

از جمله گزارشی از تلگرافخانهء لنجان رسید به این مضمون:

«با آنکه هوا صاف و آفتابی است باران بشدت می‏بارد.اهالی معتقدند که در این‏ قبیل موارد گرگ بچه می‏زاید.»

کسی چه میداند؟شاید یکی از اجداد رئیس تلگرافخانه لنجان بوجار بوده است؟!..

کلید میخانه

ای رند خراباتی دیوانه حیا کن‏ برخیز و کلید آر و در میکده وا کن‏ جز می دل دیوانه علاجی نپذیرد از باده علاج دل دیوانهء ما کن‏ چون بی‏سروپایان بدر میکده آیند از بهر خدا رحم باین بی‏سروپا کن‏ تا چند در اندیشهء فردای قیامت‏ جامی بزن و کار حوالت بخدا کن! جز بر در میخانه گدائی نتوان کرد شاهانه بیا گوشهء چشمی بگدا کن‏ خواهی که گل و لاله ببوی تو برقصند؟ چون غنچه نفس‏درنفس باد صبا کن‏ گر میگذری بر در ارباب کرامت‏ بنشین و برای دل ما نیز دعا کن‏ سهل است ره کعبه اگر دور نماید در خانهء خود مسجد آدینه بپاکن‏ ما دردُکشان اهل صفائیم،بهرحال‏ بگذار سر جنگ و بیا صلح و صفا کن‏ خواهی که خدا بینی و حق را بشناسی‏ دزدیده نگاهی بسوی اعظم ما کن